

علم، عقل، دین

درک استثنایی، علم، عقل، دین،
ترجمه علی حقی، قم: پژوهشگاه
علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.

پژوهشگاه مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



وقتی تأمل می‌کنیم که دین و علم چه ارجح و اهمیتی برای بشر دارند، گزاف نیست اگر بگوییم سیر آینده تاریخ بستگی به معامله این نسل با مناسبات و روابط فیما بین آن دو دارد.
آلفرد نورث وایتهد

علم، عقل، دین، کتابی است که در آن نویسنده، نسبت علم و دین و پی‌آمدهای علم و نگرش علمی را برای دین باز می‌گوید. پیام اصلی نویسنده که خود از روحانیون آیین مسیحیت است، این است که الهی - دانان معمولاً و غالباً، بدون آن‌که در علم و ره‌آورد‌های نگرش علمی نقادانه بنگرند، آن‌ها را تنقیح ناشده و غیرنقادانه در الاهیات به کار برده یا خرج کرده‌اند. اگر علم و دین را نسبتی هست - که به اعتقاد وی هست - باید این نسبت هوشمندانه و آگاهانه و نقادانه باشد.

وی در باب نسبت علم و الاهیات می‌نویسد: درست است که الهی‌دانان و دانشمندان در دو حوزه متفاوت مشی می‌کنند، اما با این وصف، علم و الهیات هر دو فعالیت‌های بشری‌اند. هر کدام از آن‌ها سهمی و مشارکتی در تعیین مشخصات انسان متمدن دارد. هر کدام از آن‌ها تأثیر ژرفی بر زندگی آدمی و آرزو مندی‌ها و کام‌یابی‌های او داشته است. در هر دو حوزه، از زبان مشترک بشری، که متخذ از مبادی مشترک است، استفاده می‌شود. سرآغاز هر دو حوزه، مبادی مشترک حیرت و کنجکاوی، اعجاب، مهابت و اشتیاق به فهم چرا و چگونه بودن جهان است. نیز به وجهی، معنادار کردن زندگی و تشخیص دادن قسمی نظم در جهان است.

از نظر نویسنده، یک چیز میان دانشمندان و الهی‌دانان مشترک است و آن بی‌خبری ژرف هر کدام از آنان از رشته دیگری است. جهد او، که به هر دو حوزه علم و دین تعلق خاطر دارد، این است که بعضی از مساعی را برای تعیین مشخصات علم نقادانه بررسی کند و پی‌آمدهای سه مکتب پرآوازه فلسفه علم؛ پوزیتیویسم، مکتب پوپر و مکتب توماس کوهن و فایر‌بند را برای فلسفه دین شناسایی و معرفی کند. از نظر وی، دل‌بستگی به علم و دین، خاصه از حیث دو تعلق خاطر از مهمترین تعلق خاطرهای آدمی، خداوند و جهان، حائز اهمیت است. در جای دیگر می‌نویسد: کمترین آفت بی‌خبری الهی‌دانان و دانشمندان از حوزه و طرز نگرش یک دیگر، این است که بعضی از الهی‌دانان این عصر مدت‌ها پس از برافتادن پوزیتیویسم از علم، در قبال مدعیات این مکتب تمکین داشتند. به همین منوال، دانشمندان هستند که آشنایی گذرای آنان از الهیات کما بیش قرون وسطایی است.

از این رو، نویسنده بر هر دو خرده می‌گیرد و هشدار می‌دهد: با قبول غیر نقادانه نظریه خاصی درباره علم و کوشش برای وفاق اساس فکری دین با آن، نه به علم خدمت می‌کنیم نه به دین.

در این کتاب، گزارش نقادانه از جنبش‌های عمده در فلسفه علم قرن بیستم و تأثیر آن‌ها بر معرفت‌شناسی به طور اعم و بر تفکر دینی

به طور اخص، به دست داده شده است. تأثیر قوی و فراگیر پوزیتیویسم و مولود آن نسبی‌گرایی، واری و آزموده شده است. به دنبال آن از پی‌آمدهای تاکنون تفحص نشده فلسفه علم کارل پوپر برای الاهیات، خبر داده شده است. دعاوی اقتدارگرایانه صدق و یقین، ابطال شده‌اند و لغزش‌انگاری معرفت علمی به تفکر در حوزه الهیات تعمیم یافته است و به همین سبب، معرفت تجربی موقتی، که همواره معروض نقادی و تصحیح و تجدید نظر است، جایگزین اعتقادات جزمی جاودانه شده است. این حوزه‌ای است که در آن، علم و دین زمینه مشترک خودشان را بازتوانند یافت و متعاقب آن، از ذهن و ضمیر آدمی، غل و زنجیرهای جزم‌گرایی اقتدارگرایانه، که روح آدمی را با نتایج مصیبت‌باری از این دست به بردگی می‌کشاند و به خفقان مبتلا می‌کنند، گسسته می‌شوند.

نتیجه‌گیری‌هایی از این دست، از اجزای تشکیل دهنده تفحص و کندوکاوی در پی‌آمدهای فلسفه علم برای فلسفه دین‌اند. جای امیدواری است اگر این تفحص و کندوکاو، موجب نقطه عطف سخت مورد نیاز در فلسفه دین شود و در به سر جای خود باز گرداندن الاهیات در نقشه عقلانی فراخ‌تر، به همان جایی که تعلق دارد، مؤثر واقع شود.

نتیجه‌گیری نهایی نویسنده این است: اگر فلسفه به طور کلی هم برای دین مهم است و هم برای علم و پیونددهنده این دو به هم است، وجه خاص کندوکاو فلسفی، که ما آن‌را هم چون مضمونی تکراری شناسایی کرده‌ایم، عقلانیت است. اعتقاد ما (نویسنده) این است که علم و دین لزوماً دو فرهنگ یا جهان‌بینی مجزا و مستقل از هم نیستند که یکی از آنها عقلانی و دیگری غیر عقلانی باشد، بلکه این دو، یکی هستند. دانشمند و کندوکاوکننده دینی، که از جهت درگیریشان در فعالیت‌های ناسازگار و متعارض با هم فرق فاحشی دارند، هر دو سعی می‌کنند که از جهان و جایگاه انسان در جهان را بفهمند. ■

پی‌نوشت:

Derek Stanesby, Science, Reason & Religion: Routledge: London and New York, 1985.

